

## رابطه ی دینداری و علم گرایی زنان: مطالعه ی موردی دانشجویان زن

### دوره ی دکتری دانشگاه شیراز

مجید موحد<sup>۱</sup> و احسان حمیدی زاده<sup>۲\*</sup>

#### چکیده

به دلیل حضور چشمگیر زنان در عرصه های علمی کشور و با توجه به هم رایبی جامعه شناسان بر دیندار بودن بیش تر زنان نسبت به مردان و نقش مهمی که آن ها در آینده ی علمی کشور ایفا خواهند کرد، در این پژوهش به دنبال فهم رابطه ی دینداری دانشجویان زن دوره ی دکتری دانشگاه شیراز با علم گرایی آن ها هستیم. جامعه ی آماری این پژوهش را، تمامی دانشجویان زن مشغول به تحصیل در دوره ی دکتری که شامل ۱۹۹ نفر می شود، تشکیل می دهند، در این پژوهش تمام شماری صورت گرفته و به تمامی دانشجویان برای جمع آوری داده ها مراجعه شده است. روش پیمایش به عنوان روش پژوهش مورد نظر این مطالعه و پرسشنامه به عنوان ابزار جمع آوری داده ها مورد استفاده قرار گرفت. چارچوب نظری مورد استفاده در این پژوهش نظریه ی ماکس وبر در باب تمایز میان علم و دین است. نتایج توصیفی نشان می دهد که بیش از شصت درصد پاسخگویان از میزان دینداری، متوسطی برخوردارند و میان دینداری پاسخگویان به عنوان متغیر مستقل با گرایش علمی، معدل لیسانس و فوق لیسانس به عنوان بخشی از متغیر وابسته رابطه ی معکوس و منفی وجود دارد، درحالی که این رابطه بین فعالیت علمی و دینداری رابطه ای مثبت و مستقیم است.

واژه های کلیدی: دینداری- علم گرایی - زنان- دانشجویان دکتری.

<sup>۱</sup> - عضو هیئت علمی بخش جامعه شناسی دانشگاه شیراز

<sup>۲</sup> - دانشجوی کارشناسی ارشد، بخش جامعه شناسی دانشگاه شیراز

\*- نویسنده ی مسئول مقاله: [ehamidzadeh@gmail.com](mailto:ehamidzadeh@gmail.com)

### پیشگفتار

با ورود جهان به دوران مدرن آنچه نظر بسیاری از متفکران اجتماعی را به خود جلب کرد، ماهیت رابطه ی میان صورت بندی نوین با نظام اجتماعی سنتی بود، چرا که بنظر می رسید نظام مدرن ساختارها و نهادهای سنتی را به چالشی جدی طلبیده است. دین به عنوان یکی از مهم ترین نهادهای سنتی، از همان ابتدای ظهور مدرنیته مورد انتقاد شدید تفکر مدرن قرار گرفت، لذا تغییر جایگاه دین در جامعه ی مدرن، به موضوعی مهم در محافل علمی و فلسفی تبدیل شد و بسیاری از اندیشمندان را برآن داشت که با بررسی و شناخت هرچه بیش تر دین از جنبه های گوناگون، رابطه ی آن با مدرنیته را درک کرده و همچنین آینده آن را در جامعه ی نوین پیش بینی نمایند. در جوامع سنتی با تاکید بر جایگاه و نقش برجسته ی دین در زندگی اجتماعی، اغلب یک نوع آمیزش میان نمادها و شعائر دینی با فرهنگ مادی و هنری جامعه وجود داشت، اما با گذشت زمان و با پیشرفت صنعتی شدن، جایگاه دین نیز مانند بسیاری از حوزه های دیگر زندگی دچار دگرگونی شد. این امر در سطح مادی با نزول قدرت دنیوی سازمان کلیسا و مجامع دینی و همچنین محدود شدن وظایف و کارکردهای این مجامع همراه بود و در سطح اندیشه نیز رشد فزاینده ی تفکر علمی و فناوری بیش از پیش، دین و باورهای دینی را به عنوان شیوه های نادرست درک و شناخت جهان به رویارویی فراخواند(گیدنز<sup>۱</sup>، ۱۳۸۲ ص ۷-۴۹۵)

علم و دین همواره به عنوان دو نیروی مسلط و غالب در اجتماع شناخته می شوند که شیوه هایی را برای ساختن انسان و اجتماع، راههایی برای روبه رو شدن افراد با واقعیت، شیوه هایی برای معنا بخشی به جهان و راههایی را برای تبیین جهان طبیعی و اجتماعی برای ما فراهم می کنند. با این وجود، توصیف کردن ماهیت این رابطه کار آسانی نیست. فرآیند جامعه پذیری، تجارب و چگونگی تفکر، همگی در چگونگی نگرش نسبت به علم و دین موثرند (تنگ<sup>۲</sup>، ۲۰۰۳) تغییرات ناشی از مدرن شدن، زندگی دینی زنان را نیز به شیوه هایی متفاوت و متنوع تحت تاثیر قرار داد که گاه باعث افزایش زمینه های فعالیت دینی زنان، خواه در درون و خواه در بیرون از چارچوب دین سنتی شد(یوشکا<sup>۳</sup>، ۲۰۰۱).

در دوران مدرن و با سرعت یافتن فرآیند نوسازی، ایجاد تمایز بین زندگی عمومی و خصوصی، نسبت دادن زنان و خانواده به زندگی خصوصی افزایش یافت و زنان را هرچه بیش تر به قلمرو های خصوصی و خانگی محدود کرد و باعث کاهش میدان عمل مستقل آن ها شد به گونه ای که زنان،

<sup>1</sup>- Giddens

<sup>2</sup>- Tang

<sup>3</sup>- Juschka

تقریباً تا همین اواخر، در این حوزه ها نقش کمی بر عهده داشتند و یا اساساً نقشی نداشتند (ولف<sup>۱</sup>، ۱۳۸۰) این امر در عرصه ی علم و فعالیت های علمی بروز شایان توجهی داشته است، زنان همواره در عرصه ی علم نقشی موثر ایفا کرده اند، اما نقش آن ها همواره به عنوان نقشی حاشیه ای در نظر گرفته شده است؛ برای مثال تا پیش از جنگ جهانی دوم، زنانی که دارای مدرک دکتری در رشته های گوناگون بودند، یا استخدام نمی شدند و یا در صورت استخدام به عنوان دستیاران علمی دانشمندان مرد بکار گرفته می شدند (فوکس<sup>۲</sup>، ۱۹۹۹)، اما دین به دلیل آزادی اجتماعی بیش تری که برای زنان در درون خود فراهم می کرد، اهمیت شخصی بیش تری یافت و با فرآیند تمایز یافتگی که با سلب نقش های عمومی دین، مانند آموزش، حکومت و رفاه به خصوصی تر شدن دین کمک کرد، پیوندی طبیعی میان نهادهای دینی و خانواده برقرار شد؛ به بیان دیگر، دین در جامعه ی مدرن، از یک سو با حمایت از ارزش های خانواده هرچه بیش تر زنانه و خانگی شد و از سوی دیگر، با فعالیت های داوطلبانه ی خیر خواهانه و اجتماعی به گونه ی محدود، زمینه ی ورود زنان به عرصه های عمومی زندگی را فراهم کرد (وودهد<sup>۳</sup>، ۲۰۰۲).

در جامعه ی ایران نیز که زنان همواره تحت نظام مردسالاری از بسیاری از حقوق و شئون اجتماعی خود محروم بوده اند، به دنبال تغییرات فرهنگی ایجاد شده در اثر ورود عنصر مدرن و سپس ظهور انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ و تضعیف فرهنگ مردسالاری، جایگاه و موقعیت این قشر از جامعه دچار تحولات بزرگی شده است. مشارکت گسترده ی زنان در اجتماع و بویژه حضور آن ها در عرصه های آموزشی پدیده ای بسیار بارز است. به گونه ای که آمار ها نشان می دهند، هر ساله بیش از پنجاه درصد از ورودی های دانشگاهها را دختران تشکیل می دهند که به تدریج حضور زنان در مقاطع بالاتر تحصیلی را (فوق لیسانس و دکتری) چشمگیرتر می کند.

پس از انقلاب، تغییرات اساسی در ساختار جامعه به وجود آمد و به دلیل قدرت یافتن نهاد دین و حضور آن در عرصه های گوناگون نظام اجتماعی، تلاش برای حضور دین در ابعاد گوناگون در دانشگاه و اتفاقاتی از قبیل تاسیس جهاد دانشگاهی، وحدت حوزه و دانشگاه تلاش هایی در جهت اسلامی کردن علوم انسانی و... شکل گرفت. با توجه به این که، یکی از اهداف دانشگاه و از مهم ترین آن تولید معرفت علمی است و به تناسب این هدف، معرفت علمی به عنوان دانش مطلوب مورد تاکید است، اگر معرفت علمی را در کنار سایر معرفت ها از جمله معرفت فلسفی و مذهبی قرار دهیم، این امر با نوعی ارجحیت قایل شدن برای معرفت علمی نسبت به سایر معرفت ها همراه است و در جامعه ای مانند ایران، با فرهنگ و حکومتی دینی (در دوره ی پس از

<sup>1</sup>- Wolf

<sup>2</sup>- Fox

<sup>3</sup>- Woodhead

انقلاب)، با داعیه ی بازگرداندن دین به صحنه ی زندگی، موجد چالش هایی است که مهم ترین آن را می توان چالش مربوط به مرجعیت علم و دین دانست (رجب زاده، ۱۳۸۱) چنین چالش هایی بیش از هر کس، برای افرادی ملموس است که در محیط دانشگاهی زندگی می کنند (دانشگاهیان) و آن هایی که بر اساس این باورها و ارزش ها پرورش می یابند. دانشجویان، بویژه دانشجویان دوره ی دکتری که نسبت به دانشجویان دوره های پایین تر دوران طولانی تری را در دانشگاه گذرانده اند و این ارزش ها در آن ها درونی شده است افزون بر این، در آینده جامعه ی علمی و دانشگاهی کشور بدست این افراد اداره خواهد شد، بنابراین این گروه بخش عمده ای از نخبگان کشور را تشکیل خواهند داد.

با توجه به مورد های بالا و یافته های پژوهشی، چه در ایران و چه در غرب، به شکلی قاطع بیانگر دینداری بیش تر زنان است و با توجه به این که فمینیست ها بر این باورند که تمام تجربه ها، از جمله تجربه های دینی، تحت تاثیر جنسیت شخص قرار دارد و در هیچ جامعه ای مردان و زنان تجربه ی دینی یکسانی ندارند (موحد، ۱۳۸۶)، هدف این پژوهش بررسی این سؤال است که آیا اساساً بین دین داری و علم گرایی دانشجویان دکتری زن رابطه ای وجود دارد یا نه؟

### پیشینه ی پژوهش

در پژوهشی که با عنوان "دانشگاه، دین و سیاست" در سال ۱۳۷۹ به سفارش وزارت علوم، تحقیقات و فناوری انجام شد، رابطه ی میان علم گرایی و انواع دینداری مورد سنجش قرار گرفت. یافته های پژوهش بیان کننده ی رابطه ی منفی میان میزان علم گرایی و باورهای دینی دانشجویان بود، به گونه ای که با افزایش علم گرایی، باور افراد به دین سنتی و مؤلفه های آن کاهش می یافت و از سوی دیگر، بین علم گرایی و برخی روش های شناخت دینی رابطه ای مثبت وجود داشت (رجب زاده، ۱۳۸۱).

صادقی (۱۳۸۴) در پژوهش خود با عنوان "بررسی مقایسه ای رابطه ی میان تحصیلات دانشگاهی و میزان دینداری، مطالعه ی موردی دانشجویان رشته های زبان و ادبیات فارسی و جامعه شناسی دانشگاه شیراز" در پی سنجش تاثیر تحصیل در دانشگاه بر میزان دینداری دانشجویان بود. نتایج پژوهش نشان داد که رشته های پزشکی، کشاورزی و جامعه شناسی بیش ترین تاثیر منفی را بر دینداری دانشجویان دارند. دانشجویان علوم انسانی کم ترین اثر را پذیرا شده اند و تنها رشته ای که دانشجویان با دینداری کم تری از دیگر رشته ها وارد دانشگاه می شوند، اما دیندارتر از آنچه بوده اند از دانشگاه خارج می شوند، رشته ی هنر و معماری بود.

موحد(۱۳۸۶) در مطالعه ی خود با عنوان "زن و دنیوی شدن" ، به بررسی تمایلات دانشجویان دختر به فرآیند دنیوی شدن و عوامل اجتماعی موثر بر آن بر روی نمونه ای ۲۴۵ نفری از دانشجویان دختر دانشگاه شیراز و دانشگاه علوم پزشکی شیراز پرداخت. یافته ها نشان می دهد که بیش تر پاسخگویان تمایلات دنیوی شدن متوسطی دارند و در میان ابعاد دنیوی شدن بیش ترین تمایل پاسخگویان متوجه کثرت گرایی، عقلانیت و علمگرایی در حوزه ی دین است؛ همچنین میان برخی از متغیرهای اجتماعی نظیر رشته ی تحصیلی، مدت حضور در دانشگاه، میزان تحصیلات مادر و محل تولد پاسخگویان با تمایل به دنیوی شدن رابطه ای معنادار وجود دارد.

"دینداری و دنیوی شدن در حرفه های آکادمیک" عنوان پژوهش فرد ثال هیمر<sup>۱</sup> (۱۹۷۳) است که در آن به بررسی رابطه ی میان محیط های آکادمیک و دینداری پرداخته است. این پژوهش که بر روی اعضای هیئت علمی دانشگاه در شش زمینه ی آکادمیک عمده و بر اساس تحلیل داده های پیمایش ۱۹۶۹ انجام گرفت، نشان داد که دینداری نسبتاً بالای کنونی اعضای هیئت علمی متخصص در زمینه های کاربردی نتیجه ی فرآیندی گزینشی و میزان پایینی از دنیوی شدن است. این امر همچنین دینداری پایین تر دانشمندان طبیعی را توجیه می کند، اما دینداری پایین در میان اعضای هیئت علمی علوم انسانی عمدتاً به دلیل دنیوی شدن پس از ورود به محیط آکادمیک است. در نتیجه، هم دنیوی شدن و هم فرآیند گزینشی علت اصلی دینداری پایین دانشمندان اجتماعی است. این پژوهش همچنین نشان داد که باورهای دینی، پیش بین کننده ی بهتری از تضاد مشاهده شده میان ایمان دینی و دانش آکادمیک است. با این وجود، زمینه آموزشی، پیش بینی بهتری از شیوه های مرتبط کردن این دو عرصه ی فکری است.

آستین<sup>۲</sup> (۱۹۷۷) پژوهشی را با عنوان "تاثیرات دانشگاه، بر اعتقادات، نگرش و دانش" با استفاده از روش پیمایش در یک نمونه ی ۳۵۶ نفری میان اساتید و دانشجویان چند دانشگاه ایالت کالیفرنیا انجام داده است. وی در این پژوهش به این نتیجه رسیده که میان میزان تحصیلات و بیش تر سنجه های دینداری همبستگی مثبتی وجود دارد و در نتایج پایانی این پژوهش بیان می کند که اگر چه این پیمایش نشان می دهد که دیانت استادان و دانشجویان ضعیف تر از سایر مردم است، اما این تفاوت چندان چشمگیر نیست و افزون بر این داده های طولی نشان می دهد که این تفاوت نه در خلال آموزش علمی و در فضای دانشگاهی بلکه در بیش تر موردها پیش از ورود به دانشگاه و فارغ التحصیلی از دبیرستان بروز پیدا می کند.

---

<sup>۱</sup>- Thallheimer

<sup>۲</sup>- Astin

اسچلر<sup>۱</sup> (۱۹۸۲) در مطالعه ی خود با عنوان "مسئله ی علم و دین در بین جوانان دیندار اسرائیلی" با استفاده از روش پیمایش نگرش جوانان مشغول به تحصیل در مدارس مذهبی اسرائیلی را در یک نمونه ی ۴۵۰ نفری بر اساس پنج رویکرد کلی در رابطه با علم و دین مورد بررسی قرار می دهد، در رویکرد نخست، علم توانایی تضعیف دین را ندارد، در رویکرد دوم علم و دین دو معرفت مکمل هستند، در رویکرد سوم علم و دین دو معرفت جداگانه هستند که هیچ ارتباطی با هم ندارند، در رویکرد چهارم علم و دین در مقابل یکدیگر به عنوان دو معرفت متضاد قرار می گیرند و رویکرد پنجم یک رویکرد کاملاً علمگرا است که علم را بالاتر از معرفت دینی می داند، با توجه به این که پژوهشگر در فرضیه های خود انتظار داشت که به دلیل آموزش های مدرنی که امروزه در مدارس دینی اسرائیل ارایه می شود جوانان بیش تر متمایل به رویکرد های سوم، چهارم و پنجم باشند، برخلاف این انتظار رویکرد نخست از بیش ترین استقبال در بین جوانان مذهبی اسرائیلی برخوردار بوده است.

ریوکس و باریسی<sup>۲</sup> (۱۹۹۷) در مطالعه ی خود با عنوان تجربه ای متفاوت و متضاد از علم و دین، با استفاده از روش مصاحبه از ۴۰ دانشجوی روان شناسی خواستند تا تجربیات گذشته و حال خود را در جایی که مسایل دینی یا علمی بر زندگی آن ها تاثیر داشته اند را بیان کنند و یا در شرایطی که تفاوت ها در باورها و اصول دینی و علمی منجر به تضادهای درونی و بیرونی در زندگی شان شده است را شناسایی کنند. پژوهشگران در ظاهر به این نتیجه رسیدند که همبستگی منفی بین علم و دین وجود دارد، اما در پشت این همبستگی منفی نتایج نشان داد که تجربیات دینی و علمی هر دو تأثیراتی مثبت بر زندگی افراد داشته است. همچنین آن ها دریافتند در حالی که تجربیات علمی برای تمام افراد با ارزش و بااهمیت است، تجربیات دینی برای زندگی یک فرد جایگاه خود را دارد و یا ممکن است که درون اجتماعات دینی خاص معنا داشته باشد. این نتیجه می تواند تائیدی بر پیش فرض های نظریه های دنیوی شدن باشد که دین یک امر شخصی و ذهنی است در حالی که علم امری عمومی و عینی است.

گیویا<sup>۳</sup> (۲۰۰۷) در مطالعه خود با عنوان رویکرد علمی و درک معنوی، نگرش دانشمندان در مورد علم، دین و فعالیت های علمی شان با روش پیمایش و مصاحبه، نگرش ۹۵ دانشمند آمریکایی که در نهاد های پژوهشی و دانشگاههای آمریکا مشغول به فعالیت هستند را در رابطه با علم و دین و همچنین رابطه ی دینداری آن ها با فعالیت علمی شان مورد بررسی قرار داده است. دو سوم از این دانشمندان خود را دیندار و یک سوم خود را غیر دیندار معرفی کردند. بیش از پنجاه

<sup>۱</sup> - Scheller

<sup>۲</sup> - Rioux&Barresi

<sup>۳</sup> - Gioia

درصد از دانشمندان دیندار و به وجود خدا باور داشتند و علم و دین را مکمل یکدیگر می دانستند، اما دانشمندان غیر دیندار به هیچ رابطه ای بین علم و دین باور نداشتند و این دو حوزه ی معرفتی را جدا از هم می دانستند. ۴۰ درصد از دانشمندان دیندار بر اساس باورهای دینی شان برای علم اهمیتی بسیار قایل بودند. با این وجود هنگامی که از آن ها سوال شد «آیا داشتن پیشینه ی مذهبی در انجام فعالیت علمی به شما کمک کرده است؟» فقط یک سوم از آنها جواب مثبت دادند. در نهایت، ۸۰ درصد از کل پاسخگویان بر این باور بودند که باورها و انجام مناسک دینی مانعی برای انجام فعالیت علمی مناسب فراهم می کند.

### مبانی نظری پژوهش

رابطه ی میان علم، دین و اخلاق از جمله مباحث اساسی در آرای اندیشمندان علوم اجتماعی کلاسیک، بویژه در اواخر سده ی نوزدهم و بیستم مورد بررسی قرار گرفته است (آرون<sup>۱</sup> ۱۳۸۳ ص ۴). یکی از شیوه های مناسب برای طبقه بندی و فهم رابطه و نسبت میان علم و دین، بررسی ویژگی های این دو حوزه ی معرفتی بر اساس روش، موضوع و غایت (هدف) آنان است و بر این اساس رابطه ی میان علم و دین به سه دیدگاه کلی تقسیم می شود: دیدگاهی که علم و دین را متعارض با یکدیگر می دانستند، با یکسان فرض نمودن روش، موضوع و غایت علم و دین زمینه را برای تعارض و رقابت بین این دو حوزه ی معرفتی فراهم می کردند، اما دو رویکرد دیگر نیز وجود دارد که در جهت آشتی بین علم و دین گام برمی دارند؛ یکی علم و دین را دو ساحت جداگانه می داند که به لحاظ روش، موضوع و غایت، دارای تمایزی بنیادین هستند و دیگری میان علم و دین، رابطه ی وثیقی ایجاد می کند و در یک چارچوب کلان، سعی دارد آن دو را در تعامل با یکدیگر در نظر گیرد (پترسون<sup>۲</sup>، ۱۳۸۳).

اندیشمندان اجتماعی تاثیرگذار سده ی نوزدهم، همگی بر این باور بودند که کاهش تدریجی اهمیت دین اجتناب ناپذیر خواهد بود و با رشد علم تجربی و ظهور جامعه ی صنعتی، تشدید خواهد شد. همچنین در بیش تر سال های سده ی بیستم، مرگ دین باور عمومی و «دنیوی شدن» الگوی مسلط در علوم اجتماعی بود (موحد و حمی دیزاده، ۱۳۸۸). در این میان، برخی از این اندیشمندان مانند کنت که وجود دین و کارکردهای آن را برای جامعه ضروری می دانستند، تلاش می کردند که دینی را مبتنی بر اصول علم تجربی ایجاد نمایند که هم از ویژگی های دین ماورایی مبرا باشد و هم کارکرد های لازم دین را دارا باشد (لمرت<sup>۳</sup>، ۱۹۷۹ ص ۴۴۶). نظریه پردازان دیگری مانند

<sup>۱</sup> - Aron.R.

<sup>۲</sup> - Peterson

<sup>۳</sup> - Lemert

دورکیم که به صورت کارکردی تری دین را در نظر می‌گرفتند، پیش بینی کرده بودند که دین در اشکال سنتی آن ناپدید خواهد شد و جایش را باورهای خواهد داد که بر مبنایی فرا طبیعی و متعالی استوار نیست. دورکیم در ارزش های انقلاب فرانسه نشانه‌های پیدایش یک کارکرد نوپدید و معادل با دین را تشخیص داده بود (اکسنام<sup>۱</sup>، ۱۹۴۸ص ۱۴۳)، اما مارکس با این که علم و دین را به عنوان ابزاری در اختیار ایدئولوژی در دوران تاریخی متمایز در نظر می‌گرفت که سلطه‌ی طبقاتی را توجیه می‌کند، نوع استفاده از این دو معرفت را یکسان می‌دانست. در حالی که استفاده‌ی همزمان از این دو را به عنوان ابزاری ایدئولوژیکی ناممکن تلقی می‌نمود (لارین، ۱۳۸۰ص ۲۳۱).

وامداران اندیشه‌های او در مکتب فرانکفورت نیز رویکرد وی را در مورد علم و دین پذیرفته بودند. پیشرفت‌هایی که در علم شکل گرفت، به دین داران آموخت که دین جایگاهی معین دارد و نمی‌تواند مدعی پوشش دادن همه‌ی حوزه‌های معرفتی باشد، همچنین این تعارض پس از چندی در علم تواضعی را بوجود آورد و به آن نشان داد که نمی‌تواند به جانشینی برای تمام حوزه‌های معرفتی تبدیل شود (موحد و حمیدی زاده، ۱۳۸۸). با این که برخی از اندیشمندان کلاسیک مانند زیمل<sup>۲</sup> (۲۰۰۱) و اسپنسر<sup>۳</sup> (۲۰۰۱) به رابطه‌ی متعارض علم و دین به دید شکاکانه می‌نگریستند، این طرز فکر در اندیشه‌ی جامعه‌شناختی معاصر غلبه یافت. برخی از جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان مانند مرتون<sup>۴</sup> (۱۹۷۳)، مالینوفسکی<sup>۵</sup> (۱۹۵۴)، استارک و بین بریج (۱۹۸۵) با این که در برخی از بخش‌های نظریه‌ی خود وامدار جامعه‌شناسان کلاسیک بودند، اما در بحث رابطه‌ی علم و دین تلاش می‌کردند رویکردی آشتی‌جویانه برقرار کنند؛ یعنی یا علم و دین را دو حوزه‌ی معرفتی متمایز در نظر بگیرند که هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارند مانند مالینوفسکی، استارک و بینبرج، و یا این که مانند مرتون، علم و دین را مکمل یکدیگر بدانند که در این رابطه‌ی دو سویه نه تنها دین مانعی بر سر رشد علم ایجاد نمی‌کند بلکه خود زمینه ساز رشد و توسعه‌ی علم می‌شود.

فمینست‌ها نیز با تاکید بر دیندار بودن زنان تلاش می‌کنند که رابطه‌ی هم‌هنگام و مکمل بین علم و دین در عرصه‌ی اجتماعی نشان دهند، برای مثال وودهد (۲۰۰۲ و ۲۰۰۳) که علت اساسی دینداری بیش تر زنان را در این می‌داند که دین به آن‌ها فضای اجتماعی لازم جهت ارایه‌ی ترس‌ها و تمایلات شان را می‌دهد و توجه خود را به ماهیت و گستره‌ی تمایز اجتماعی، یعنی شیوه‌های تقسیم‌فعالیت‌های اجتماعی بین نهادهای متفاوت، شیوه‌ی ارتباط دین با

---

<sup>۱</sup>- Oxnam

<sup>۲</sup>- Simmel

<sup>۳</sup>- spencer

<sup>۴</sup>- Merton

<sup>۵</sup>- Malinowski



تقسیم بندی ها و نیز ماهیت و گستره ی مشارکت زنان در این گونه قلمروها و یا نهادهای اجتماعی متفاوت معطوف می کند. بنا به باور وی به دلیل آن که زنان عموماً از قلمروی عمومی خارج نگه داشته شده اند، ممکن است از تنگناهای قفس آهنین یا احساس بی معنایی رنج برند و از دسترس تنظیمات غیرشخصی عقلانیت و منافع مالی جدا مانند. با این وجود، بیش تر اوقات زنان قادر بوده اند تا با استفاده از اشکال دنیوی شده ی موجود فرآیند نوسازی، از دین جهت راهیابی به فضاها و فرصت های اجتماعی نوین سود برند. از نظر وودهد، در جوامع کم تر تمایز یافته ی غیر غربی، بویژه جوامع اسلامی، به دلیل نبود تمایز دقیق میان قلمروی عمومی و خصوصی، ادیان در بیش تر موارد نقشی سازنده تر را در فرآیند نوسازی ایفا می کنند. در ایران بویژه پس از انقلاب اسلامی و با توجه به تاکید بر افزایش مشارکت زنان در فعالیت های اجتماعی، دانشگاه از اشکال دنیوی شده ای بود که زنان توانستند با تکیه بر تاکیدهای دینی حضور خود را در عرصه های علمی و تحصیلی پر رنگ کنند و حضور خود را در قلمروی عمومی گسترده تر از پیش کردند.

ماکس وبر<sup>۱</sup> بر این باور است که رفتار انسان ها را باید بر اساس معنایی که در ورای آن قرار دارد، درک کرد. رفتار انسان ها در جوامع گوناگون در چارچوب کلی درک آنان از هستی قابل فهم است و از آنجا که اصول جزمی دینی و تعابیر آن ها بخشی از این جهان بینی است، درک رفتار افراد و گروهها ناگزیر در گروی فهم باورهای دینی آنان است (آرون، ۱۳۸۳). در نزد وی اصطلاح علم بر مبنای قلمرویی مجزا از امور زیباشناختی، اخلاقی و الهیات تعریف می شود. از این رو، علم را به عنوان تخصصی محدود در نظر می گیرد که در آن نمی توان جایگاهی برای پرسش های پهن دامنه ی مربوط به ارزش و معنا را جستجو نمود (هریسون<sup>۲</sup>، ۲۰۰۶ ص ۸۸). بر این اساس ویژگی همیشگی علم نوین، ناتمامی آن است. علم همواره با پرسش های تازه ای در برابر طبیعت رو به رو می شود و مدام در کار پاسخگویی به این پرسش هاست. این علم در پی تسخیر واقعیتی است که هیچ گاه به پایان نمی رسد و به شکل تمام و کمال قابل دستیابی نیست. این خصلت ناتمامی و قرار داشتن مدام علم مدرن در برابر پرسش های تازه، وبر را وا می دارد که در معناداری و جهت دار بودن علم به دیده ی شک بنگرد. وی در این مورد بیان می دارد: «در اصل زیاد هم معلوم نیست چنین پدیده ای (علم) که مرتباً در حال تحول و پیشرفت است، در خود دارای معنا و جهت باشد» (وبر، ۱۳۷۶ ص ۵۷).

بنابر تعبیر وبر (۱۹۶۴ ص ۲۸) این امر دقیقاً در تقابل با ادیان قرار می گیرد که جهت معنابخشی به انسان و جایگاه او در جهان پدید آمده اند. او دین را به عنوان روابط انسان ها با نیروهای مافوق

<sup>۱</sup>- Weber

<sup>۲</sup>- Harrison

طبیعی تعریف می کند و انسان ها برای برقراری چنین رابطه ای به دعا، قربانی و سایر عبادات می پردازند. در واقع آنان با توسل جستن به دین و برقراری ارتباط با نیروهای ماورای طبیعی در پی تحصیل معنا در مورد خود و جایگاه خود در جهان می باشند، در حالی که علم و پیشرفت های علمی به عنوان بخشی از ذهن گرایی و خردگرایی فزاینده دوران مدرن، کاملاً فاقد هرگونه آگاهی فزاینده تر و عام تر از شرایط زندگی انسان می باشد.

از آنجایی که در دوران مدرن علمی که مفهومی فراتر از جنبه های فنی خود ندارد، همواره در حال پیشرفت است، زندگی نیز نباید پایانی داشته باشد، بنابراین برای انسان مدرن که علم یگانه باور اوست، مرگ نیز حادثه ای بی معنا و بی جهت است. این رویکرد تراژیک را می توان به عنوان نگاه افسرده ی ماکس وبر نسبت به سقوط ارزش های سنتی، بی معنا شدن همه ی ابعاد زندگی، آشفتگی و هرج و مرج فرهنگی و افسون زدایی از جهان در نظر گرفت (فرهادپور، ۱۳۷۱ص ۱۲۹). بر این اساس با نابودی انسجام و یکپارچگی معنایی که دین در اختیار افراد قرار می داد و زندگی درونی و بیرونی آن ها را هدایت می کرد، علم نمی تواند با فراهم نمودن یک نظام ارزشی و معنادار، جای خالی دین را پر کند. به بیان دیگر، از آنجایی که علم بر خلاف دین فاقد یک سری اصول پیش بینی مطلق که معیارهایی را برای ارزیابی در اختیار انسان ها قرار دهد، می باشد، می تواند به بی معنا شدن هر چه بیش تر تمامی ابعاد زندگی منجر شود.

بر اساس آرای وبر تضاد میان علم و دین در دوران مدرن، تضاد میان خدایان یا ارزش هایی است که هر یک از خدایان در عصر مدرن به انسان عرضه می کنند و انسان مدرن بایستی در فقدان ارزش های مطلق دینی دست به انتخاب بزند. هرچند وی بر این باور است که دوران پیش از مدرن، زمانی میان علم، دین و غایت های مطلق آن ها تمایزی وجود نداشت و علم عین دین بود، راهی به سوی حقیقت، زیبایی و خیر، اما اکنون گسستی ژرف میان آن ها بوجود آمده است (اباذری، ۱۶۰ص ۱۳۷۷). با این همه نمی توان وبر را مرثیه خوان اصول مطلق گذشته و تکفیر کننده ی پوچی و بی معنایی علم مدرن دانست بلکه او در تحلیل خود به دنبال ارایه ی رهنمونی است که با توسل به آن بتوان در عصر ظهور ارزش های متنوع غیر قطعی، دانشمند بتواند با پذیرش آن همچنان به وظیفه ی علم که همانا روشنگری است، پایبند بماند.

وبر بر این است که در دوران مدرن، آیین چندخدایی ارزش ها، جایگزین وحدت ارزشی سنتی می شود و دیگر نه خدا، نه طبیعت و نه علم نمی توانند حوزه های ارزشی جداگانه و متعارض را دوباره وحدت بخشند و یا به جهان معنا دهند؛ بر این اساس، فرد دست به گزینش ارزش هایی متضاد می زند که معناشان را از منابع استعلایی اعتبار بدست نمی آورند (والتر، ۱۹۹۸) وی با مفروض گرفتن نابرابری نقش های جنسیتی، توسعه ی دینی را شامل افزایش درجه ی تعقل و

استدلال می داند و با تحلیل اخلاق کاری پروتستانی، پروتستانیسیم عقلانی مردانه را در مقابل آن چه جادویی، احساسی و زنانه است، قرار می دهد. از نظر وبر، دین با ظلم به زنان به نفع تمدن صنعتی مدرن کار می کند (تافت، ۱۹۹۵).

وبر بر این باور است که زنان به دلیل تکیه ی بیش تر بر ارزش های دینی و بی توجهی به عقلانیت مورد ستایش، افرادی هستند که شهامت انتخاب راه را ندارند و خود را به نسبت ناپایداری قانع می سازند که از شکاف میان امر واقع و ارزش های غایی برمی خیزد. وی افرادی را تحسین می کند که با تکیه به علم مدرن، سرنوشت خود را در دنیای افسون زدایی شده ی مدرن رقم می زنند، بنابراین درک رابطه ای که زنان عالم بین علم و دین ایجاد می کنند تا بتوانند در عرصه های علمی فعالیت کنند، قابل توجه است، چرا که این قشر از جامعه همواره به عنوان افرادی پایبند به ارزش های دینی شناخته شده اند که پایبندی شان گاهی به عنوان مانعی در برابر پیشرفت آن ها در عرصه های گوناگون اجتماعی معرفی شده است، بنابراین به دلیل نقش برجسته ای که زنان امروز در عرصه ی علمی و به عنوان حاملان مهم فرهنگ کشور ایفا می کنند و به دلیل بالا بودن میزان دینداری آنان در این پژوهش، زنان به عنوان جامعه ی آماری مورد استفاده قرار گرفته اند.

### فرضیه های پژوهش

- ۱- بنظر می رسد میان دینداری و ابعاد چهارگانه آن و گرایش علمی پاسخگویان رابطه ای معنادار وجود داشته باشد.
- ۲- بنظر می رسد میان دینداری و ابعاد چهارگانه آن و فعالیت علمی پاسخگویان رابطه ای معناداری وجود داشته باشد.
- ۳- بنظر می رسد میان دینداری و ابعاد چهارگانه ی آن و معدل لیسانس علمی پاسخگویان رابطه ای معناداری وجود داشته باشد.
- ۴- بنظر می رسد میان دینداری و ابعاد چهارگانه آن و معدل فوق لیسانس پاسخگویان رابطه ای معنادار وجود داشته باشد.

### روش پژوهش

این پژوهش به روش کمی و با استفاده از روش پیمایش به انجام رسید. همچنین با توجه به حجم جامعه ی آماری از ابزار پرسشنامه برای جمع آوری داده ها استفاده شد. جامعه ی آماری این پژوهش شامل تمامی دانشجویان زن شاغل به تحصیل در دوره ی دکتری دانشگاه شیراز بودند که

تعداد آن ها بر پایه ی آماری که از طرف دانشگاه شیراز در اختیار پژوهشگر قرار گرفت، بیش از ۱۹۹ نفر بود که برای جمع آوری داده ها به تک تک افراد مراجعه شد.

در این پژوهش متغیر وابسته، علمگرایی دانشجویان دکتری زن است که در بررسی آن به چهار ویژگی این دانشجویان توجه شده است ۱- معدل لیسانس ۲- معدل فوق لیسانس ۳- گرایش علمی ۴- فعالیت علمی.

از نظر مرتون (۱۹۷۳ ص ۱۸۳-۱۸۰) سرشت علم مرکب از مجموعه هنجارها و قواعدی است که از جانب نهاد علمی به رسمیت شناخته می شود و گمان می رود که آن هنجارها و قواعد الزام آورند و دانشمندان، هم از لحاظ عاطفی و هم از لحاظ عقلانی در برابرشان متعهدند. سرشت علم از این جهت جنبه ی کارکردی دارد که در خدمت هدف نهاد علمی است. آن هدف عبارت است از افزودن بر مجموعه ی شناختی محک خورده و آزموده و توسعه ی آن. جهت تعریف عملیاتی گرایش علمی چند محور مهم را از تعریفی که مرتون از این گرایش ارایه می دهد، می توان استخراج کرد:

۱- کنجکاوی مبتنی بر عقل و خرد و خلق روابط و ایده های تازه و طرح و کشف مسئله در دریافت بهترین راه حل ها در برخورد با مسایل.

۲- بی طرفی عاطفی همچنین آزادی از هر گونه جزمیت گرایی و خود محوری و پیش داوری و باورهای قالبی.

۳- انجام پژوهش علمی در محیطی آزاد و دور از تعصب عقیدتی فردی و گروهی.

۴- پرهیز از خرافه و موهوم پرستی و پذیرش باورهای بجا مانده از گذشتگان به گونه ای که فاقد جهات عینی و یا هر اساس توجیهی دیگر باشد که می تواند به گرایش علمی آسیب وارد کند.

۵- باور به روابط علت و معلولی منظم در هستی و شناخت محیط پیرامون و کشف حقایق هستی با روش تجربی که شامل مشاهده، تجربه، آزمایش و دستیابی به پاسخ های علمی می شود.

در این پژوهش، جهت سنجش گرایش علمی دانشجویان دکتری زن ۲۱ گویه بر مبنای محورهای پیش گفته، طراحی شد و با استفاده از دیدگاههای اساتید اهل فن و پس از آزمون اولیه (۰/۷۲): ضریب آلفای کرونباخ اولیه، مورد سنجش قرار گرفت. همچنین میزان فعالیت علمی این دانشجویان که شامل تعداد مقاله های علمی و پژوهشی داخلی و خارجی، ارایه مقاله در سمینارها، تالیف کتاب و... است، بر اساس فرم ارتقای اعضای هیئت علمی وزارت علوم عددگذاری شد و جمع آن به عنوان میزان فعالیت علمی دانشجویان تعریف گردید و در کنارگرایش علمی به عنوان بخشی از متغیر وابسته ی این پژوهش در نظر گرفته شد. برای سنجش دینداری افراد از مدل گلاک و استارک (۱۹۶۵)، استفاده شد. این مدل به وسیله ی بسیاری از پژوهشگران داخلی و خارجی جهت سنجش دینداری افراد مورد تایید و استفاده قرار گرفته است. گلاک و استارک بر این باورند، ضمن

تفاوت هایی که در جزییات همه ی ادیان دنیا وجود دارد، عرصه ای مشترکی نیز وجود دارد که دینداری در آن متجلی می شود. این عرصه ها که می توان آن ها را ابعاد دینداری بشمار آورد، عبارتند از: ۱- بعد اعتقادی یا باورهایی که انتظار می رود مومنان به آن ها باور داشته باشند. ۲- بعد مناسکی شامل اعمال دینی مشخصی همچون عبادت، نماز و روزه که انتظار می رود پیروان یک دین آن ها را به جا آورند. ۳- بعد عاطفی (تجربی) که به عواطف و احساسات مذهبی ناشی از باور دینی نظیر ستایش، تواضع و ترس مربوط است. ۴- بعد پیامدی که ناظر به اثرات باورها، اعمال، تجارب و دانش دینی بر زندگی روزمره ی پیروان است (گلاک و استارک، ۱۹۶۵ ص ۲۱-۲۰).

### یافته های پژوهش

در این بخش، به نتایج بدست آمده از پژوهش در دو بخش توصیفی و استنباطی اشاره می کنیم. ابتدا به توصیف ویژگی های نمونه ی مورد مطالعه می پردازیم و سپس به تحلیل دادهها و آزمون فرضیه ها خواهیم پرداخت. یافته ها نشان می دهند که کمینه ی سن پاسخگویان ۲۴ سال و بیشینه ی سن آن ها ۴۵ سال و میانگین سن ۲۹ سال است، همچنین ۵۵/۵ درصد از پاسخگویان در رده ی سنی ۲۹-۲۵ قرار دارند. همچنین از کل پاسخگویان ۱/۱۶ درصد در رشته های علوم انسانی ۱۲/۱ درصد در رشته های فنی مهندسی ۲/۳۹ درصد در رشته های علوم پایه و ۳۲/۷ درصد در رشته های کشاورزی و دامپزشکی تحصیل می کنند که در این میان فقط ۴۳/۲ درصد از کل پاسخگویان مجرد هستند. افزون بر این، در بررسی میزان تحصیلات پدر، بیش ترین نسبت را پدران دارای مدرک لیسانس به خود اختصاص داده اند (۳۹/۷ درصد) و مادران دارای مدرک دیپلم از بالاترین نسبت برخوردارند (۲۹/۱ درصد). بیش ترین درصد پاسخگویان (۶۵/۳ درصد) را دانشجویان با قومیت فارس تشکیل می دهند. ۱۵/۶ درصد ترک، ۸/۵ درصد لر، ۷ درصد کرد و ۳/۵ درصد باقی مانده به سایر اقوام که شامل قومیت های عرب، بلوچ و لک و... می شوند، تعلق دارند.

جدول ۱- توزیع فراوانی درصد میزان دینداری، گرایش، فعالیت علمی و معدل لیسانس و فوق لیسانس.

متغیر	تعداد گویه ها	آلفای کرونباخ	پایین	متوسط	بالا	جمع
بعد اعتقادی	۱۰	۰/۹۳	۳۱ ۶/۱۵%	۱۲۸ ۳/۶۴%	۴۰ ۱/۲۰%	۱۹۹ ۱۰۰%
بعد تجربی	۶	۰/۸۲	۳۶ ۱/۱۸%	۱۲۱ ۸/۶۰%	۴۲ ۱/۲۱%	۱۹۹ ۱۰۰%
بعد مناسکی	۹	۰/۸۹	۴۲ ۱/۲۱%	۱۲۱ ۸/۶۰%	۳۶ ۱/۱۸%	۱۹۹ ۱۰۰%
بعد پیامدی	۸	۰/۸۷	۳۶ ۱/۱۸%	۱۲۸ ۳/۶۴%	۳۵ ۶/۱۷%	۱۹۹ ۱۰۰%
دینداری	۳۳	۰/۹۶	۳۳ ۶/۱۶%	۱۳۱ ۸/۶۵%	۳۵ ۶/۱۷%	۱۹۹ ۱۰۰%
گرایش علمی	۲۱	۰/۸۲	۲۸ ۱/۱۴%	۱۲۴ ۳/۶۲%	۴۷ ۶/۲۳%	۱۹۹ ۱۰۰%
فعالیت علمی	-	-	۱۷ ۵/۸%	۱۵۸ ۴/۷۹%	۲۴ ۱/۱۲%	۱۹۹ ۱۰۰%
معدل لیسانس	-	-	۱۵ ۵/۷%	۸۳ ۷/۴۱%	۱۰۱ ۸/۵۰%	۱۹۹ ۱۰۰%
معدل فوق لیسانس	-	-	۲۸ ۱/۱۴%	۷۳ ۷/۳۶%	۹۸ ۲/۴۹%	۱۹۹ ۱۰۰%

جدول شماره ی ۱ توزیع فراوانی و درصد دینداری، گرایش و فعالیت علمی و همچنین معدل دوره های لیسانس و فوق لیسانس دانشجویان دکتری را به عنوان متغیر اساسی این مطالعه نشان می دهد. از حیث اعتقادی ۱۵/۶ درصد از پاسخگویان در سطح پایین، ۶۴/۳ درصد در سطح متوسط و ۲۰/۱ درصد در سطح بالا قرار دارند. در بعد تجربی ۱۸/۱ درصد از پاسخگویان در سطح پایین، ۶۰/۸ درصد در سطح متوسط و ۲۱/۱ درصد در سطح بالا قرار می گیرند. همچنین ۲۱/۱ درصد در حد پایینی مناسک دینی را انجام می دهند، ۶۰/۸ درصد در حد متوسط و ۱۸/۱ درصد در حد بالا به انجام مناسک دینی می پردازند. در بعد پیامدی دینداری، ۱۸/۱ درصد از پاسخگویان در سطح پایین، ۶۴/۳ درصد در سطح متوسط و ۱۷/۶ درصد در سطح بالا قرار دارند. جمع نمره ی دینداری پاسخگویان در ابعاد چهارگانه ی بالا نیز بیانگر آن است که در جامعه ی آماری مورد

مطالعه، ۱۶/۶ درصد در سطح پایین، ۸/۶۵ درصد در سطح متوسط و ۱۷/۶ درصد در سطح بالای دینداری قرار دارند. در بخش گرایش علمی فقط ۱۴/۱ درصد از پاسخگویان از گرایش علمی پایینی برخوردارند و ۶۲/۳ درصد در حد متوسط و ۲۳/۶ درصد از حد بالایی از گرایش علمی برخوردار هستند. همچنین در مورد فعالیت علمی فقط ۸/۵ درصد از پاسخگویان از میزان فعالیت علمی بالایی برخوردارند و ۱۲/۱ درصد از فعالیت پایین و ۷۹/۴ درصد در حد متوسطی از فعالیت علمی برخوردارند. در بخش مربوط به معدل لیسانس بیش از نیمی از پاسخگویان (۵۰/۸ درصد) از معدل بالایی در این دوره ی تحصیلی برخوردارند و فقط ۷/۵ درصد از آن ها معدل پایینی دارند و مابقی دارای معدلی در حد متوسط هستند (۴۱/۷ درصد) همچنین در بخش معدل فوق لیسانس فقط ۱۴/۱ درصد از پاسخگویان از معدلی در حد پایین برخوردارند و ۳۶/۷ درصد دارای معدلی در حد متوسط و ۴۹/۲ درصد معدلی در حد بالا هستند. بر اساس داده های موجود در جدول، ضریب روایی (آلفای کرونباخ) بعد اعتقاد دینداری با ۱۰ گویه ۰/۹۳، بعد عاطفی (تجربی) با ۶ گویه ۰/۸۲، بعد مناسکی با ۹ گویه ۰/۸۹، بعد پیامدی با ۸ گویه ۰/۸۷ و در نهایت مجموع دینداری که مجموع تمام ابعاد ذکر شده است، با تعداد ۳۳ گویه، ۰/۹۶ است. همچنین ضریب آلفای گرایش علمی با ۲۱ گویه ۰/۸۲ است که همگی بر روایی قابل قبول ابزار سنجش یاد شده دلالت دارد.

جدول ۲ - رگرسیون چند متغیره ی آزمون رابطه ی ابعاد دینداری با گرایش علمی

ابعاد دینداری	B	خطای استاندارد	Beta	T	سطح معناداری
بعد اعتقادی	-۰/۴۴	۰/۱۴	-۰/۳۲	-۱/۳	۰/۰۰۳
بعد تجربی	-۰/۷۵	۰/۲۵	-۰/۳۳	-۱/۳	۰/۰۰۳
بعد مناسکی	-۰/۶۰	۰/۱۳	-۰/۴۴	۶/۴	۰/۰۰۰
بعد پیامدی	-۰/۴۱	۰/۱۵	-۰/۲۹	۰/۲۹	۰/۰۱

$$R=0/60 \quad R^2 = 0/36 \quad Adj.R^2 = 0/34 \quad F=27/53 \quad Sig = 0/00$$

جدول شماره ی ۲ رابطه ی دینداری با گرایش علمی را نشان می دهد. بر اساس جدول مقدار  $R$  رابطه ی پیوستگی میان تمام ابعاد دینداری و گرایش علمی ۰/۶۰ است که حاکی از وجود رابطه ای نسبتاً قوی میان دو متغیر است. همچنین با توجه به مقدار  $R^2$  درمی یابیم که این چهار بعد در مجموع ۳۶ درصد واریانس گرایش علمی را تبیین می کند. ضریب Beta نشان می دهد با بالا رفتن میزان دینداری در هر چهار بعد، اعتقادی، تجربی، مناسکی و پیامدی گرایش علمی دانشجویان کاهش می یابد. همان گونه که ضریب B نشان می دهد، بیش ترین میزان تاثیر بر گرایش علمی متعلق به بعد تجربی (۰/۷۵-) و کم ترین میزان تاثیر متعلق به بعد پیامدی

است (۰/۴۱-). سرانجام سطح معناداری هر چهار بعد نشان می دهد که تمام ابعاد در سطح معناداری  $P < 0/01$  با گرایش علمی رابطه معنادار دارند.

### جدول ۳- معادله ی رگرسیون چند متغیره ی آزمون ابعاد دینداری و فعالیت علمی

ابعاد دینداری	B	خطای استاندارد	Beta	T	سطح معناداری
بعد اعتقادی	۰/۹۱	۰/۴۷	۰/۲۴	۱/۹	۰/۰۵
بعد تجربی	-۰/۰۷	۰/۸۰	-۰/۰۱	-۰/۰۹	۰/۹۲
بعد مناسکی	۰/۵۹	۰/۴۱	۰/۱۶	۱/۴	۰/۱۵
بعد پیامدی	-۰/۴۳	۰/۵۰	۰/۱۱	-۰/۸۵	۰/۳۹

$$R=0/28 \quad R^2 = 0/12 \quad Adj.R^2=0/11 \quad F=24/43 \quad \text{Sig} = 0/00$$

در جدول شماره ی ۳ برای آزمون رابطه ی میان ابعاد چهارگانه ی دینداری با فعالیت علمی از رگرسیون چند متغیره با روش اینتر استفاده شده است. مقادیر موجود در جدول نشان می دهد که رابطه ی پیوستگی (R) میان ابعاد دینداری و فعالیت علمی ۰/۲۸ است که حاکی از وجود رابطه ای نه چندان قوی است. همچنین این چهار بعد در مجموع ۱۲ درصد واریانس فعالیت علمی را تبیین می کند. مقدار F و سطح معناداری نشان می دهد که فقط رابطه ی معناداری بین بعد اعتقادی دینداری با فعالیت علمی وجود دارد و ضریب Beta در این بعد خبر از رابطه ی مثبت و مستقیم بین این بعد با فعالیت علمی می دهد، یعنی با توجه به مقدار B به ازای افزایش یک نمره به بعد اعتقادی ۰/۹۱ به نمره ی فعالیت علمی افزوده می شود. سایر ابعاد در جدول هیچ رابطه ی معناداری با فعالیت علمی ندارند.

### جدول ۴- معادله ی رگرسیون چند متغیره ی آزمون ابعاد دینداری و معدل لیسانس

ابعاد دینداری	B	خطای استاندارد	Beta	T	سطح معناداری
بعد اعتقادی	-۰/۰۸	۰/۵۱	-۰/۴۷	-۳/۹	۰/۰۰۰
بعد تجربی	-۰/۱	۰/۰۲	۰/۳۳	۲/۶	۰/۰۰۷
بعد مناسکی	۰/۰۵	۰/۰۲	۰/۲۹	۲/۷	۰/۰۰۸
بعد پیامدی	-۰/۰۷	۰/۰۲	-۰/۴۱	-۳/۲	۰/۰۰۱

$$R=0/42 \quad R^2 = 0/18 \quad Adj.R^2=0/16 \quad F = 10/6 \quad \text{Sig} = 0/00000$$

جدول شماره ی ۴ معادله ی رگرسیون چند متغیره ی رابطه ی میان ابعاد گوناگون دینداری با معدل دوره ی لیسانس پاسخگویان را به تصویر می کشد. یافته های جدول حاکی از آن است که در



میان ابعاد چهارگانه ی دینداری بعد اعتقادی و پیامدی دارای همبستگی معکوس با متغیر وابسته است. همچنین نتایج بدست آمده از جدول بیانگر آن است که ابعاد چهارگانه ی دینداری ۴۲ درصد با متغیر وابسته همبستگی دارد. ضریب تعیین ( $R^2$ ) نشان می دهد که ۱۸ درصد از واریانس معدل لیسانس به وسیله ی این ابعاد چهارگانه ی دینداری قابل تبیین است. با توجه به مقادیر  $F(10/6)$  و سطح معنی داری ( $Sig = 0/000$ ) روابط موجود میان ابعاد چهارگانه ی دینداری با معدل لیسانس در سطح بیش از ۹۹ درصد معنی دار است.

جدول ۵- معادله ی رگرسیون چند متغیره ی آزمون ابعاد دینداری و معدل فوق لیسانس

ابعاد دینداری	B	خطای استاندارد	Beta	T	سطح معناداری
بعد اعتقادی	۰/۰۰۷	۰/۰۱۲	۰/۰۶۶	۰/۵۷	۰/۵۶
بعد تجربی	-۰/۰۳	۰/۰۲۱	-۰/۲	-۱/۷	۰/۰۹۱
بعد مناسکی	-۰/۰۰۶	۰/۰۱۱	-۰/۰۶	-۰/۵۸	۰/۵۵
بعد پیامدی	-۰/۰۴	۰/۰۱۳	-۰/۳۶	-۳	۰/۰۰۳

$$R=0/53 \quad R^2 = 0/28 \quad Adj.R^2 = 0/26 \quad F=18/9 \quad Sig = 0/000$$

نتایج بررسی رابطه ی بین ابعاد دینداری با معدل فوق لیسانس در جدول ۵ آمده است. نتایج بدست آمده با استفاده از روش رگرسیون نشان می دهد که ابعاد چهارگانه ی دینداری ۵۳ درصد با متغیر وابسته همبستگی دارد. با توجه به مقدار B در جدول مشخص می شود که بعد اعتقادی بیش تر از سایر ابعاد می تواند تغییرات متغیر وابسته را تبیین کند. با توجه به مقادیر  $F(۱۸/۹)$  و سطح معنی داری ( $Sig = 0/000$ ) تنها بعد پیامدی معنادار است و سایر ابعاد معنادار نیست. همچنین یافته های جدول نشانگر آن است که این رابطه ی معنی دار یک رابطه ی معکوس و منفی نیز می باشد.

پس از این که رابطه ی بین ابعاد گوناگون دینداری با گرایش و فعالیت علمی و معدل لیسانس و فوق لیسانس در جدول های پیشین بررسی شد، برای درک بهتر و روشن تر از تاثیر میزان دینداری بر گرایش و فعالیت علمی، دینداری کل به عنوان متغیر مستقل در نظر گرفته شده است. بدین منظور، ابعاد چهارگانه با یکدیگر ترکیب و متغیر دینداری از آن ساخته شده است. رابطه ی بین متغیر دینداری با گرایش و فعالیت علمی و معدل لیسانس و فوق لیسانس در جدول شماره ی ۶ مشخص شده است. برای آزمون این فرضیه از تحلیل رگرسیون ساده استفاده شده است. با توجه به جدول، ملاحظه می شود که متغیر دینداری با تمام متغیرهای وابسته رابطه ی معنادار داشته و با سطح اطمینان ۹۹ درصد این روابط تایید می شود. گفتنی است که رابطه ی دینداری تنها با

فعالیت علمی رابطه ی مستقیم داشته و با سایر متغیرها رابطه ی معکوس دارد. مقایسه ی میزان قدرت تبیین کنندگی در این بررسی حاکی از آن است که دینداری توانسته است ۲۵ درصد واریانس متغیر وابسته ی فوق لیسانس و ۲۱ درصد واریانس متغیر وابسته ی گرایش علمی را تبیین نماید که نسبت به دو متغیر دیگر (فعالیت و معدل لیسانس) میزان بسیار بالاتری را نشان می دهد. همچنین قدرت تبیین کنندگی دینداری در معدل لیسانس به شکل شایان توجهی کم تر از معدل فوق لیسانس است.

با توجه به رابطه ی منفی گرایش علمی با دینداری و رابطه ی مثبت فعالیت علمی با این متغیر مستقل، بنظر می رسد که جهت گیری دانشجویان دکتری زن در قلمرو ذهن و عین، یک جهت گیری متفاوت است؛ بدین معنی که زنان در قلمرو ذهن به یک رابطه ی ناهمبستگی میان علم و دین باور دارند، اما در قلمرو عین و عمل که در فعالیت علمی آن ها بروز می یابد، تلاش می کنند تا این ناهمبستگی را برطرف کنند و یک رابطه ی همبستگی میان علم و دین برقرار نمایند .

جدول ۶ - آزمون رابطه ی دینداری پاسخگویان با گرایش و فعالیت علمی و معدل لیسانس و فوق لیسانس آن ها.

متغیر مستقل	متغیر وابسته	R	R <sup>2</sup>	Adj.R <sup>2</sup>	خطای استاندارد	B	Beta	F	سطح معناداری
دینداری	گرایش علمی	۰/۴۶	۰/۲۱	۰/۲۰	۸/۴	-۰/۱۹	-۰/۴۶	۵۳/۲	۰/۰۰۰
	فعالیت علمی	۰/۲۵	۰/۱۲	۰/۰۶	۲۴/۴	۰/۲۸	-۰/۰۷۸	۱۳/۵	۰/۰۰۰
	معدل لیسانس	۰/۲۴	۰/۱۱	۰/۰۵	۱/۲	-۰/۰۱۴	-۰/۲۴	۱۲/۳	۰/۰۰۱
	معدل فوق لیسانس	۰/۵	۰/۲۵	۰/۲۵	۰/۶۳	-۰/۰۱۷	-۰/۵	۶۹	۰/۰۰۰

### نتیجه گیری

با رشد علم در دوران روشنگری، پاسخ سئوالاتی که به وسیله ی دین داده می شد، به شیوه ی تجربی درک گردید و دانش نسبت به گذشته به شکلی روز افزون بر مبنای مشاهده ی دنیای فیزیکی و اجتماعی شکل گرفت. علم در ظاهر در حال تبدیل شدن به یک جایگزین برای دین بود و حتی گاهی از اوقات بنظر می رسید که درحال از بین بردن دین است (گورملی، ۲۰۰۱، ص ۳۰۰). دورکیم (۱۳۸۳ص ۵۳) بر این باور است که علم تمایل دارد در همه ی اموری که شامل کارکردهای شناختی و معرفتی است، جایگزین دین شود، بنابراین او چندان از این مسئله متعجب نبود که علم روز به روز در انجام وظیفه ی خود بهتر عمل می کند. علم بر آنچه می توان دید و

شنید و لمس کرد بنا شده و باورها، سلیقه های شخصی و تخیلات هیچ جایی در علم ندارند، بنابراین علم با معرفی خود به عنوان تنها منبع موثق و مورد اطمینان شناخت و از سوی دیگر، با محدود ساختن قلمروی شناخت به جهان محسوسات و طرد هرگونه اندیشه جویای معنای درونی، دین و گزاره های دینی را به عنوان گزاره های ابطال ناپذیر و در نتیجه پژوهش ناپذیر از عرصه ی شناخت علمی خارج ساخت و بسیاری از متفکران بزرگ اجتماعی مانند، دورکیم، وبر، کنت و مارکس با توجه به تسلط الگوی "دنیوی شدن" علم را رقیبی قدرتمند در برابر دین دانستند که نه تنها در مقایسه با دین تبیین های دقیق تر و ملموس تری در مورد طبیعت و دنیای تجربی به انسان ارایه می داد و ذهن تشنه از سؤال انسان را سیراب می نمود بلکه از لحاظ مادی نوید زندگی آرام تر و مرفه تر را به انسان می داد؛ به همین دلیل این اندیشمندان پیش بینی می کردند که علم پیروز این رقابت سخت خواهد بود و با رویکردی جایگزینی علم را به عنوان جانشینی برای دین معرفی کردند (موحد و حمیدیزاده، ۱۳۸۸).

بر اساس یافته های پژوهش انجام شده، بین دینداری پاسخگویان و گرایش و فعالیت علمی آن ها رابطه ای معنادار وجود دارد و این رابطه ی معنادار با گرایش علمی رابطه ای منفی و معکوس و با فعالیت علمی رابطه ای مثبت و مستقیم دارد. با توجه به نتایج بدست آمده، با افزایش یک نمره به میزان دینداری ۰/۱۹ از میزان گرایش علمی پاسخگویان کاهش و ۰/۲۸ به میزان فعالیت علمی آنان افزوده می شود و همان گونه که گفته شد، بنظر می رسد که دانشجویان دکتری دارای رویکردی متفاوت نسبت به علم و دین در عالم نظر و عمل هستند. همچنین معدل لیسانس و فوق لیسانس پاسخگویان در آزمون رگرسیون تک متغیره خبر از یک رابطه ی منفی و معکوس با دینداری می دهد.

هر چند پژوهش حاضر تایید کننده ی آراء و اندیشه های برخی از نظریه پردازان غربی و همچنین تایید کننده ی نتایج بسیاری از پژوهش های انجام گرفته در این زمینه مبنی بر تعارض دین و علم است (گیویا ۲۰۰۷، ریوکس و باریسی ۱۹۹۷، اسچلر ۱۹۸۲...)، ولی در تعمیم این نتایج به دنیای اسلام باید دقتی بیش تر شود و بیش از هر چیز باید به ماهیت علمی که در دانشگاههای کشورهای اسلامی و تفاسیر غالب که از دین در این کشورها وجود دارد، توجه شود. اغلب نظریه ها و پژوهش ها ی انجام شده که خبر از تعارض میان علم و دین می دهند، مبتنی بر تجربه ی غرب مسیحی هستند. این درحالی است که از نظر بسیاری از متفکران شرق شناس و همچنین بسیاری از اندیشمندان مسلمان، نه تنها تجربیات تاریخی و شرایط اجتماعی - فرهنگی کشورهای چینی ایران با کشورهای غربی متفاوت است بلکه به اذعان آن ها ماهیت اصول و احکام دینی چون اسلام

با اصول و احکام مسیحیت که تاریخچه ای متفاوت را در غرب داشته، از نظر محتوایی، بسیار متمایز است.

بنظر می رسد در دانشگاههای ایران در حال حاضر دو مجموعه ی ارزشی (علم و دین) در کنار یکدیگر و گاه در چالش با هم حضور دارند و دانشجویان به درجاتی از این دو مجموعه ارزشی تأثیر می پذیرند. همچنین چالش اشاره شده، چالشی است پایدار که ریشه در ضرورت های کارکردی جامعه دارد و منتج از شرایط ساختاری است. از یک سو در ساختار کلان نظام جهانی، برای حفظ درجهای از استقلال، فرهنگ، هویت و عدم جذب کامل در آن، تکیه بر فرهنگ بومی و اسلامی ضرورتی است که نمی توان بر آن چشم بست. از سوی دیگر، برای ادامه ی حیات در شرایط کنونی جهان، علم و در پی آن فناوری به عنوان ابزار قدرت، ضرورتی است که نمی توان آن را نادیده گرفت. این امر به نوبه ی خود با بسط ارزش ها و باورهایی همراهی دارد که در موردهایی در چالش با ارزش های مقوم بخش هویت دینی و ملی قرار می گیرد، بنابراین، با توجه به رابطه ی منفی بین دو متغیر دینداری و گرایش علمی بین دانشجویان دکتری زن، می توان گفت که این دانشجویان، با استفاده از اشکال دنیوی شده ی موجود فرآیند نوسازی، از دین جهت راهیابی به فضاها و فرصت های اجتماعی نوین سود جستند و در این راه تلاش کردند تا حدودی با باورها و ارزش های مرتبط با علم و در بیانی کلی تر مدرنیته درگیر شوند.

بی گمان دانشگاهها و نظام های تعلیم و تربیت، در سرتاسر جهان به عیوب و نقایص جدی و نابسامانی های فراوان دچارند و انسان های ساخته و پرداخته این نظام های تعلیم و تربیت متجدد، انسان های هستند که هیچ غایت و هدف نهایی را در نظر ندارند و هم و غمشان همه مصروف آن است که با هر مشکل اقتصادی، اجتماعی و فناوری نوینی که از راه می رسد، دست و پنجه نرم کنند و همه ی آنچه را که آموخته اند، به عنوان وسیله ای برای رفع نیازهای فوری خود بکار گیرند. در واقع تعلیم و تربیت امروزی چیزی جز هنر جنگیدن و فن پیروز شدن نیست و هیچ هدف متعالی و رای برآوردن نیازها و خواهش های فوری در کار نیست (ملکیان، ۱۳۸۱ص ۶۸).

بنابراین، به دلیل احساس خطری که از این گونه مسایل می شود، برخی بر این باورند که دنبال کردن پروژه هایی مثل اسلامی کردن دانشگاهها، اسلامی سازی معرفت و علوم، تلاش برای امکان پذیری علم دینی و... (که همگی هدفی مشترک را دنبال می کنند و آن برطرف کردن نواقص علوم موجود در دانشگاههاست) ضروری بنظر می رسد. این در حالی است که دنبال کردن پروژه های یاد شده، پرداختن به مسئله ی مهم تر که مبارزه با علم زدگی و علم پرستی است را کم رنگ می کند، چرا که علوم نوین به ذاته عیب و ایرادی ندارد که از راه دینی کردن آن ها بخواهیم این ایرادات را برطرف کنیم، بلکه مسئله ی اصلی، باور بی چون چرا به این علوم است که تنها روش تحصیل

معرفت را اتکا به علوم تجربی می دانند. در نهایت این گونه علم پرستی معرفت شناختی به نوعی مادی گرایی وجودشناختی منجر می شود (یعنی تنها واقعیت مادی را واقعیتی عینی و خودبسنده می داند). پس یکی از وظایف متولیان دینی و معرفتی در دانشگاه نشان دادن این مسئله به دانشجویان است که علم پرستی معرفت شناختی منطقاً قابل دفاع نیست. همچنین برای دانشجویان باید روشن شود که علم فعالیت بشری است و برخلاف تصور اثبات گرایان فعالیت بی طرفانه نیست که فقط مبتنی بر عقل محتاط و منطقی باشد و دانشمندان با تمام وجود خود و نه فقط با عقل و نیروی استدلالشان، وارد صحنه ی علم می شوند. همچنین بسیاری از امور از قلمرو پژوهش علمی بیرون می ماند؛ یعنی علم در باب آن ها منطقاً چاره ای جز سکوت ندارد، مسایلی مانند، ارزش ها، اهداف، معناهای جهانی و...از حیطة ی علم خارج است. درک این نکته ها می تواند صولت علم را در اذهان افراد کاستی دهد و ضعف و فقرجهان بینی علمی و علم پرستی را که خاستگاه مشکلات انسان مدرن است، برملا سازد، بنابراین ما به دانشگاهی نیازمندیم که دانش آموختگان آن جهان هستی را فراخ تر از عالم طبیعت بدانند و وجود خود را منحصر به ساخت بدن نبینند، برای جهان هستی و زندگی خود معنا و هدفی قایل باشند که بتواند همه ی آنچه را در این جهان می بینند، نظم و وحدت بخشند و برای ارزش های اخلاقی و دینی اهمیت قایل باشند. همچنین برای رسیدن به این اهداف نباید از نقش مهمی که حوزه های علوم دینی در این زمینه ایفا می کنند، غافل بود.

## منابع

- ۱- ابادری، ی. ۱۳۷۷. خرد جامعه شناسی، تهران: طرح نو.
- ۲- آرون، ر. ۱۳۸۳. مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه شناسی، ترجمه ی باقر پرهام، چاپ ششم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- ۳- پترسون، م. و دیگران. ۱۳۸۳. عقل و اعتقاد دینی، ترجمه س احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران: طرح نو.
- ۴- دورکیم، ا. ۱۳۸۳. صور بنیادین حیات دینی، ترجمه ی باقر پرهام، تهران: نشر مرکز.
- ۵- رجب زاده، ا. ۱۳۸۱. دانشگاه و دین در ایران: بررسی پیمایش دانشگاههای دولتی تهران، تهران: مطالعات فرهنگی واجتماعی.
- ۶- گیدنز، آ. ۱۳۸۲. «جامعه شناسی»، ترجمه ی منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
- ۷- لارین، خ. ۱۳۸۰. مفهوم ایدئولوژی، ترجمه ی فریبرز مجیدی، تهران: انتشارات و کتابخانه ی تخصصی وزارت امور خارجه.
- ۸- صادقی، ا. ۱۳۸۴. بررسی مقایسه ای رابطه ی میان تحصیلات دانشگاهی و میزان دینداری مطالعه ی موردی دانشجویان رشته های زبان و ادبیات فارسی و جامعه شناسی دانشگاه شیراز، پایان نامه ی کارشناسی ارشد، دانشگاه شیراز.
- ۹- ملکیان، م. ۱۳۸۱. راهی به رهایی؛ جستاری در باب عقلانیت و معنویت، تهران: نگاه معاصر.
- ۱۰- موحد، م. ۱۳۸۶. زنان و دنیوی شدن، در جنسیت و جامعه شناسی دین، نوشته ی: مجید موحد و میثم کایدان، شیراز: انتشارات آوند اندیشه، صص ۱۶۱-۱۹۷.
- ۱۱- موحد، م. و حمیدی زاده، ا. ۱۳۸۸. علم و دین در آرای علوم اجتماعی: از تعارض تا تعامل، مجله ی اندیشه ی دینی دانشگاه شیراز، سری سی و دوم، صص ۱-۳۰ پاییز ۱۳۸۸ - زیر چاپ.
- ۱۲- فرهادپور، م. ۱۳۷۱. عقل افسرده، مجله ی فرهنگ، کتاب دوازدهم.
- ۱۳- وبر، م. ۱۳۷۶. دانشمند و سیاستمدار، ترجمه ی احمد نقیب زاده، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۴- ولف، ژ. ۱۳۸۰. « زنان، پرسه زنان نامریی: زنان و ادبیات مدرنیته». صص ۴۲۹-۴۳۵ در مدرنیته و مدرنیسم: سیاست، فرهنگ و نظریه ی اجتماعی، به کوشش حسینعلی نودری. چاپ دوم، تهران: نقش جهان.
- 15- Astin, A. (1977). "Four Critical Years: Effects of College on Beliefs, Attitude and Knowledge". Jossey-Bass, San Francisco, California.
- 16- Fox, M. F. (1999). "Gender, Hierarchy and Science", in Janet Saltzman Chafetz (ed), Handbook of Sociology of Gender, Houston, springer. Pp.441-518.
- 17- Juschka, Darlene M. ed.(2001). Feminism in the Study of Religion: A Reader. London, UK and New York, NY, USA: Continuum.

- 18- Gioia, D. (2007). "Scientific Vision and Spiritual Sense: scientists attitudes Toward Religion, Science and there own Work" <http://www.proquest.com/>
- 19 - Glock C.Y and Stark (1965): *The Dimensions of Religiosity: Religion and Society in Tension*, Chicago: Rand McNally.
- 20-Gormly, E. & Macdonald. L (2001). "Introduction to Science and Religion", in Monahan. S. C(ed) *Sociology of Religion*, New Jersey, Prentice Hall.
- 21-Harrison, P. (2006). "Science and Religion: Constructing the Boundaries", *Journal of Religion*. Vol 86. No1.
- 22-Lemert, Ch. (1979). " Science and Religion and Secularization", <http://links.jstor.org/sici?sici=0038>.
- 23-Malinowski, Bronislaw (1954). *Magic, Religion and Science*, New York, Garden City, Doubleday.
- 24-Merton, R.K (1973).*The sociology of science*, Chicago and London, the university of Chicago press.
- 25-Oxnam, G. Bromley(1948). "Religion and Science in Accord", <http://links.jstor.org/sici?sici=0002-7>
- 26- Rioux. D and Barresi .J ( 1997). " Experiencing science and religion alone and in conflict" *Journal for Scientific Study of Religion*, vol.36,No.3,pp.411-28.
- 27-Schneller, R.(1982)." The Science- Religion Problem: Attitudes of Religious Youth" *Youth & Society*, Vol.13, No.3,pp.251-282
- 28-Simmel,G.(2001). " Essay on Religion", in Monahan.Susanne.C(ed) *Sociology of Religion*, New Jersey, Prentice Hall,pp.380-382.
- 29-Spencer, H. (2001). " First Principle ", in Monahan. Susanne. C (ed) *Sociology of Religion*, New Jersey, Prentice Hall,pp.382-387.
- 30-Stark .R and Bainbrige, W.S (1985). " Towards a theory of Religion: Religious Commitment", <http://links.jstor.org/sici?sici=0037-8>
- 31- Thalheimer. F. (1973)." Religiosity and Secularization in the Academic Possessions" , *Sociology of Education*, Vol.46, No 2 ( spring),pp.183-202.
- 32- Toft. E. (1995)." Gender and Religion" pp.556-560 in *International Encyclopedia of sociology*, edited by Frank N.Magill.London,UK and Chicago,IL,USA:Fizory Dearborn Publishers.
- 33- Tang, Sh. (2003)."Religious or Scientific explanations: a typology" *The Social Science Journal*, Vol. 40,pp. 471-477.
- 34- Walter, T. and Grace, D.(1998)."Religiosity of Women in the Modern West." *The Biritish Journal of Sociology* 49(4):640-660.
- 35- Woodhead, L. (2002)." Women and Religion."Pp. 332-356 in *Religions in Modern World: Traditions and Transformation*, edited by Linda Woodhead. London, UK: Routledge.
- 36- Woodhead, L. (2003). "Feminism and the Sociology of Religion: From Gender-blindness to Gendered Difference." Pp.67-84 in *The Blackwell*

---

Companion to Sociology of Religion, edited by Richard K.Fenn.Oxford, UK:  
Blackwell.

37-Weber,M. (1964). The Sociology of Religion , Boston, Bacon Press.